بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله جلسات هفتگی **تحلیل مسائل روز کشور با نونگاه انقلاب اسلامی ایران**

جلسه ششم: **امنیت با توافق یا توافق با قدرت؟**

با ارائه: **حجت الاسلام محسن خاکی**



موضوع جلسه

آقای قربانی: در ششمین جلسه، درباره این موضوع بحث می‌کنیم که اکنون در برابر آمریکا چه باید بکنیم: آیا باید با آمریکا توافق کنیم یا نه؟ آیا اصلاح اقتصاد کشور به توافق با آمریکا وابسته است؟ چه زمانی می‌توان به توافقی با آمریکا رسید؟ چین دقیقاً چه مسیری را طی کرده است و آیا تجربه چین برای ما قابل استفاده است؟

هدف تشکیل جلسات و مسیر فعالیت جمعی

آقای قربانی: ما دور هم جمع شده‌ایم تا ابتدا مسائل را درست بفهمیم، فهم خودمان را اصلاح کنیم و سپس به یکدیگر متصل شویم تا بتوانیم به حل مسائل کشور کمک کنیم.

گام اول این است که هرکدام از ما یک تیم یا جمع مطالعاتی تشکیل دهیم و با هم مطالعه و مباحثه کنیم. برای این کار، کتاب‌های بازگشت به قدرت و مواضع ما پیشنهاد شده‌اند و محتوای دیگری نیز با کمک استاد خاکیان آماده خواهد شد.

گام دوم، آشنایی با ظرفیت‌های یکدیگر و شبکه‌سازی است. هرکدام از افراد باید توانایی‌ها و ظرفیت‌های خود را معرفی کنند تا بتوانیم به‌تدریج یکدیگر را بشناسیم و در کنار هم قرار بگیریم.

گام سوم، تشکیل **کارگروه‌های تخصصی** است. اگر چند معلم در کنار هم قرار می‌گیرند، باید ببینند آیا حاضرند برای اصلاح مسائل آموزش، از ساخت مدرسه تا پیگیری قوانین و سند تحول بنیادین، فعالیت کنند. اگر چند پزشک دور هم جمع می‌شوند، باید بررسی کنند که آیا می‌توانند تغییری در نظام سلامت ایجاد کنند یا نه.

هدف این است که در چند ماه آینده، یک شبکه منسجم و یک جبهه شکل بگیرد؛ زیرا اگر طرف مقابل جبهه است، ما نیز باید با یکدیگر جبهه شویم.

برداشت‌های مختلف از سخنان ظریف

استاد خاکی خاکی: با توجه به سخنان آقای ظریف درباره سپاه، به نظر شما او دقیقاً چه گفت و چه می‌خواست بگوید؟ هدف او از طرح این سخنان چه بود و می‌خواست بر ادراک عمومی مردم چه تأثیری بگذارد؟ در حالت مطلوب، مردم ایران باید از سخنان او چه برداشتی می‌کردند؟

آقای قربانی: به نظر می‌رسد در نگاه برخی افراد، جز آمریکا راه دیگری وجود ندارد. اگر می‌خواهیم پیشرفت کنیم و مشکلاتمان حل شود، باید با آمریکا توافق کنیم. استدلالشان این است که چین نیز با آمریکا توافق کرده و اگر ما هم می‌خواهیم بزرگ شویم، باید همین مسیر را برویم. برداشت من این است که آقای ظریف این نظم را

پذیرفته و هرکس بخواهد آن را برهم بزند، مانند حاج قاسم، مانع عادی‌شدن ایران در جهان تلقی می‌شود. نگاه او به چین نیز همین است؛ چین را کشوری می‌بیند که قواعد جهانی را پذیرفته و در همان چارچوب حرکت می‌کند.

دوگانه جهان نرمال و جهان واقعی

استاد خاکی خاکی: من این بحث را صریح آغاز می‌کنم. در هفته‌های گذشته، درباره پایه‌های **تحلیل سلاحی، ایدئولوژیک، نهادی و تکنیکی** صحبت کردیم و تا حدی روشن شد که زاویه ورود ما به مسائل چیست.

در ایران سال‌هاست دوگانه‌هایی ساخته می‌شود؛ مانند دوگانه زندگی، یا دوگانه دیپلماسی و میدان. پشت این دوگانه‌ها تصویری از جهان وجود دارد که آن را جهانی نرمال یا، در ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل، جهانی منطقی می‌دانند. در این نگاه، هرگونه تنش، جنگ یا اقدام خارج از چارچوب بازی‌های جمع مثبت، خروج از قاعده تلقی می‌شود.

در یکی از سخنرانی‌های آقای ظریف، قواعد حاکم بر رابطه زن و شوهر، رابطه همکاران در محیط کار و روابط بین‌الملل مشابه دانسته می‌شود. بر اساس این نگاه، روابط جهانی بر **درک متقابل، احترام و بازی‌های جمع مثبت** استوار است؛ یعنی هر دو طرف پس از تعامل باید در وضعیتی بهتر از قبل قرار بگیرند.

این دیدگاه به مکتب لیبرال کلاسیک در روابط بین‌الملل نزدیک است. در این مکتب، فرض بر این است که جهان منظم و عادلانه است و بر اساس قانون اداره می‌شود؛ دادگاه بین‌المللی لاهه کار خود را انجام می‌دهد، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای حکام معقول عمل می‌کنند، شورای امنیت و سازمان تجارت جهانی نیز در چارچوب قانون فعالیت می‌کنند.

در چنین نگاهی، اگر کسی در یک کشور سطل زباله آتش بزند، باید بر اساس حقوق کیفری با او برخورد شود؛ زیرا فرض بر این است که کشور نظم عادلانه‌ای دارد و هرکس با تلاش به حاصل دسترنج خود می‌رسد. کسی که این نظم را برهم می‌زند، محکوم است.

در روابط خصوصی نیز اگر کسی سر ما کلاه بگذارد، در شرایط عادی به دادگاه مراجعه می‌کنیم و شخصاً به او حمله نمی‌کنیم. زمانی مستقیماً وارد عمل می‌شویم که به این نتیجه رسیده باشیم دادگاه امکان رسیدگی عادلانه را فراهم نمی‌کند.

این منطق درباره روابط بین‌الملل نیز به کار گرفته می‌شود. اگر کسی جهان سیاسی را قانون‌مدار و جهان اقتصادی را آزاد و مسطح بداند، بستن تنگه هرمز یا جلوگیری از انتقال انرژی را اقدامی نامشروع می‌داند. اگر کشوری تحریم شده باشد، به او گفته می‌شود از مسیر سازمان تجارت جهانی یا دادگاه‌های بین‌المللی شکایت کند، نه اینکه به سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در عربستان حمله کند.

در این چارچوب، **به‌کارگیری قدرت نظامی برای تغییر فرایند انتقال انرژی یا فناوری** و همچنین استفاده از قدرت نظامی برای بازپس‌گیری حقوق و تبادلات اقتصادی، محکوم می‌شود؛ زیرا دو پیش‌فرض وجود دارد:

۱ .جهان سیاسی، معقول و قانون‌مدار است.
۲ .جهان اقتصادی، آزاد و مسطح است.

گسترش نظم لیبرال پس از جنگ جهانی دوم

پس از جنگ جهانی دوم، تلاش شد این تصویر از روابط بین‌الملل در جهان گسترش پیدا کند. در حوزه اقتصاد، نهادهایی مانند انجمن مونت پلرن با حمایت سرمایه‌داران غربی، ایده اقتصاد بازار آزاد را ترویج کردند و می‌گفتند کشوری که از صنایع داخلی خود با تعرفه حمایت کند، نظم رفاه جهانی را برهم می‌زند.

در علوم سیاسی نیز ایده لیبرالیسم در روابط بین‌الملل گسترش یافت؛ یعنی این تصور که روابط میان کشورها باید عادلانه، برابر و حقوقی باشد و هرکس بتواند از مسیرهای قانونی حق خود را بگیرد.

آمریکا در دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ این ایده را گسترش می‌داد؛ درحالی‌که شوروی و بلوک شرق در برابر آن قرار داشتند. پس از فروپاشی شوروی، دیگر جریان مقاوم و مسلطی در برابر این ایده وجود نداشت و بسیاری از کشورها تصور کردند که واقعاً جهان چنین ساختاری دارد.

صدام از دهه ۱۹۹۰ به بعد تسلیم شد. قذافی نیز در همین مسیر قرار گرفت. بسیاری از حکومت‌های اروپای شرقی و کشورهایی که وارد فرایند مذاکره با آمریکا شدند، به‌تدریج همین مسیر را پذیرفتند.

قرار بود جهان، خاطرات دهه‌های ۱۹۳۰، ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی را فراموش کند؛ گویی کانال پاناما به‌وسیله ارتش آمریکا تصرف نشده، کانال سوئز مورد حمله قدرت‌های اروپایی قرار نگرفته و دولت مصدق پس از ملی‌کردن نفت ایران با کودتا سرنگون نشده است.

تجربه ملی‌شدن نفت و واقعیت اقتصاد جهانی

دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۲۸، ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ به دادگاه بین‌المللی لاهه مراجعه کرد و درباره ملی‌شدن نفت ایران حکم گرفت. اما پس از آن، کودتا در ایران رخ داد و نفتی که ظاهراً بر اساس حقوق بین‌الملل ملی شده بود، با دو اقدام مهم مواجه شد.

نخست، انگلستان و بلوک غرب فروش نفت ایران را تحریم کردند و ایران نتوانست نفت خام خود را بفروشد. به همین دلیل، بخشی از صنایع ایران برای پالایش نفت و فروش فرآورده‌هایی مانند نفت سفید در داخل کشور شکل گرفت؛ زیرا اروپایی‌ها نفت خام ایران را نمی‌خریدند.

این تجربه نشان داد که اقتصاد بین‌الملل **مسطح و آزاد نیست** .اگر شرکت نفت ایران و انگلیس را کنار بگذارید و شرکت ملی نفت ایران را ایجاد کنید، ممکن است با تحریم نفتی مواجه شوید. در چنین شرایطی، سخن گفتن از تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری آزاد، با واقعیت سازگار نیست.

سرکوب قیمت و جایگاه نظامی آمریکا

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا با حضور نظامی در مناطق مختلف، ساختار اقتصادی و قیمت‌گذاری را نیز تحت تأثیر قرار داد. در شرق آسیا، ژاپن و کره جنوبی در چارچوب پیمان‌های امنیتی وابسته به آمریکا قرار گرفتند. در قالب پیمان‌هایی مانند کواد، آمریکا، کانادا، ژاپن، کره جنوبی و استرالیا در یک ساختار امنیتی به هم پیوند خوردند.

این ساختار امنیتی به اعضای خود اجازه می‌داد قیمت کالاهای تولیدی‌شان را کنترل کنند. خودروهایی مانند میتسوبیشی ژاپن یا هیوندای کره، هنگام صادرات در چارچوب قیمت‌گذاری همان نظم عرضه می‌شدند.

از سوی دیگر، آمریکا با حضور نظامی در منطقه ما، کنترل امنیتی و در نتیجه کنترل قیمت انرژی را در اختیار گرفت. ارزی که در تبادلات انرژی استفاده می‌شد، دلار آمریکا بود و نیرویی که امنیت انتقال انرژی را تأمین می‌کرد، سنتکام آمریکا بود.

این تسلط باعث شد قیمت کالاهای صنعتی صادرشده از غرب به منطقه ما، بسیار بیشتر از قیمت انرژی رشد کند. به ازای هر واحد رشد قیمت انرژی، قیمت کالاهای صنعتی صادرشده از غرب به منطقه ما حدود ۹ واحد رشد کرده است. اگر تورم در اینجا ۵۰ واحد بوده باشد، تورم کالاهای صنعتی آن‌ها ۴۵۰ واحد بوده است.

این یعنی ما با **سرکوب قیمتی نه‌برابری** مواجه بوده‌ایم. فرض کنید زمانی با ۱۰۰ بشکه نفت می‌توانستید یک وانت تویوتا بخرید؛ اکنون باید ۹۰۰ بشکه نفت بدهید تا همان وانت را بخرید. این فرایند در حدود ۸۰ سال شکل گرفته است.

سرکوب قیمت و نقش قدرت نظامی

سؤال آقای قربانی

حاج‌آقا، ممکن است درباره سرکوب قیمت کمی بیشتر توضیح بدهید؟

پاسخ استاد خاکی

آمریکا با سلطه نظامی به عربستان گفت نفت خود را به دلار بفروشد. این‌گونه **پترودلار** شکل گرفت و کنترل دلار در اختیار آمریکا قرار گرفت. آمریکا به کشورهای منطقه نیز گفت هرکس می‌خواهد در اینجا نفت استخراج و صادر کند، امنیت منطقه و ژاندارمی آن با من است.

فرماندهی مرکزی آمریکا در منطقه، سنتکام، همان نقشی را دارد که آفریکام در آفریقا یا یورکام در اروپا بر عهده دارد. آمریکا می‌گوید این منطقه در اختیار من است، امنیت آن با من است و امنیت تجارت را نیز من تأمین می‌کنم.

پس از تشکیل اوپک، نفوذ آمریکا بر عربستان و تولیدکنندگان بزرگ نفت باعث شد عرضه و تقاضای بازار به‌گونه‌ای مدیریت شود که قیمت نفت در طول حدود ۷۰ سال، نزدیک به ۵۰ واحد رشد کند؛ درحالی‌که قیمت کالاهای صادرشده از غرب به ما حدود ۴۵۰ واحد افزایش یافت .**تورم نفت را پایین نگه داشتند و تورم کالاهای صنعتی خودشان را بالا بردند.**

برابری قیمت انرژی و کالاهای صنعتی

بر اساس این نسبت، ما نفتی را که قبلاً با مقدار کمی از آن کالا می‌خریدیم، امروز باید با صدها بشکه نفت بخریم. این واقعیت نشان می‌دهد که چیزی در نظام قیمت‌گذاری مسطح و طبیعی نیست.

یا ورق فولادی و مواد اولیه‌ای که از منطقه ما می‌برند، بیش از اندازه ارزان خریداری می‌شود، یا نفتی که ما می‌فروشیم و آن را به برق تبدیل می‌کنند و با برق حاصل از آن در کارخانه‌های فولاد خود تولید می‌کنند، ارزان قیمت‌گذاری می‌شود، یا کالایی که به ما صادر می‌کنند، بیش از اندازه گران است. در هر صورت، چیزی با منطق

قیمت‌گذاری سازگار نیست. نمی‌شود قیمت تولیدات منطقه آن‌ها نسبت به تولیدات منطقه ما **نه برابر** رشد کرده باشد.

اگر بودجه متعارف وزارت دفاع آمریکا، بدون محاسبه هزینه جنگ‌ها، حدود ۱۰۰ میلیارد دلار باشد، این رقم دو برابر کل بودجه سالانه ایران است. آمریکا با وجود تولید ناخالص داخلی بسیار بالا، حدود یک تریلیون دلار از بودجه سالانه دولت خود را صرف مخارج نظامی می‌کند.

چرا آمریکا باید بیش از ۲۰ ناو هواپیمابر و بیش از ۷۰ پایگاه نظامی بزرگ داشته باشد؟ پایگاه‌هایی مانند العدید قطر، اینجرلیک ترکیه و بگرام افغانستان، پایگاه‌های کوچک نیستند؛ هرکدام تقریباً به‌اندازه یک شهرند.

پیش از انقلاب، حدود **۴۶ هزار مستشار نظامی آمریکایی** در ایران حضور داشتند؛ یعنی تقریباً به‌اندازه بخشی بزرگ از ارتش ایران. این حضور نظامی برای چه بود؟ با همین ابزارها، اقتصاد را از حالت ظاهراً مسطح به اقتصادی غیرمسطح و وابسته تبدیل می‌کردند.

هالیبرتون و پیوند اشغال نظامی با اقتصاد

یکی از دوستانم که در یک شرکت دانش‌بنیان در اهواز فعالیت می‌کند، از مثالی رایج در میان فعالان مناطق نفتی نقل می‌کرد: هرجا شعبه‌ای از شرکت هالیبرتون ایجاد شده، پیش از آن یک پایگاه ارتش آمریکا در آنجا تثبیت شده است.

هالیبرتون یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های بهره‌بردار نفت در آمریکا است. دیک چنی، که وزیر دفاع آمریکا بود، بعدها رئیس هیئت‌مدیره هالیبرتون شد و در همین مقام به ایران سفر کرد.

در چنین شرایطی، اگر کسی بگوید پروژه‌های هالیبرتون در منطقه به دلیل توانمندی لجستیکی این شرکت است، پاسخ این است که آمریکا ابتدا این کشورها را تحت سلطه نظامی قرار داده و سپس می‌گوید یا با هالیبرتون قرارداد می‌بندی یا اجازه نمی‌دهم با شرکت دیگری قرارداد ببندی .**یا بازی من، یا برهم‌زدن بازی.**

حاج قاسم سلیمانی و شهید امیرعبداللهیان از جمله افرادی بودند که این وضعیت را به چالش کشیدند. آن‌ها می‌پرسیدند آیا تبادلات اقتصادی عادلانه است و آیا سازوکارهای حقوقی موجود، دادرسی عادلانه فراهم می‌کنند یا نه.

تناقض تجارت آزاد در رفتار آمریکا با چین

چین با استفاده از ایده تجارت آزاد و مزیت نسبی جمعیت زیاد و دستمزد پایین، توانست کالاهای صنعتی میان‌رده فراوانی به غرب صادر کند. اما هنگامی که به مرز تولید کالاهای پیشرفته رسید، آمریکا همان کشوری که از تجارت آزاد دفاع می‌کرد، چین را تحریم و برای کالاهای آن تعرفه تعیین کرد.

چین ابتدا کالاهای ساده تولید می‌کرد؛ اما بعد دستگاهCNC ، خودرو، گیربکس و آلیاژهای خاص ساخت. آمریکا پس از مشاهده این پیشرفت، تعرفه و تحریم اعمال کرد. چین نیز به سازمان تجارت جهانی شکایت کرد و گفت مگر قرار نبود تجارت آزاد و منع تعرفه وجود داشته باشد؟

پرونده چین و آمریکا حدود یک‌ونیم تا دو سال در سازمان تجارت جهانی رفت‌وبرگشت داشت. سرانجام چینی‌ها در سال ۲۰۱۴ اعلام کردند این سازوکار، بازی‌ای ساختگی است. وقتی چین می‌خواهد از صنایع نوپای خود حمایت کند، به او گفته می‌شود حق ندارد تعرفه وضع کند یا مانع واردات شود؛ اما زمانی که می‌خواهد به آمریکا صادرات کند، دولت آمریکا برای تولیدکنندگان خود یارانه و تعرفه تعیین می‌کند و ارزش پولش را دستکاری می‌کند.

این **یک‌بام‌ودوهوایی** برای چین قابل پذیرش نبود. چین اعلام کرد دیگر به سازوکار تجارت آزاد و داوری سازمان تجارت جهانی در اختلافات تجاری اعتقادی ندارد. از این منظر، سال ۲۰۱۴ را می‌توان پایان رسمی مرجعیت سازمان تجارت جهانی در نظم اقتصاد جهانی دانست.

سه تحول اساسی در اقتصاد جهانی

پرسش این است که چرا برخی افراد در کشور ما همچنان اصرار دارند اقتصاد جهانی عرصه‌ای مسطح، به‌هم‌پیوسته و درهم‌تنیده است و نظامی‌گری و قدرت جهانی را جدا از اقتصاد می‌دانند؟

آقای ظریف واقعاً باور کرده است که نظم جهانی عادلانه است و اگر نفت ما ارزان است، لابد مشکل از خود ماست. درحالی‌که وقتی گفته می‌شود اگر نفت در اختیار قدرت‌های بزرگ بود، آن را نه بشکه‌بشکه، بلکه شیشه‌شیشه به ما می‌فروختند، یعنی قیمت‌گذاری نفت صرفاً حاصل عرضه و تقاضای طبیعی نیست؛ **قدرت‌های سیاسی در قیمت‌گذاری نفت نقش دارند.**

از دهه ۲۰۰۰ به بعد و به‌ویژه پس از عملیات‌های سیاسی و نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، سه اصطلاح در اقتصاد سیاسی بین‌الملل برجسته شد:

دیکاپلینگ

کاپل به معنای جفت‌شدن است. در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آمریکا ادعا می‌کرد همه کشورهای جهان به هم پیوند خورده‌اند؛ هر کشوری چیزی تولید می‌کند و کشور دیگر چیز دیگری. نظریه‌هایی مانند نظریه تجارت HOSنیز برای توضیح همین پیوندها شکل گرفتند.

اما امروز اقتصاد جهانی دچار **دیکاپلینگ، یعنی جداشدن پیوندها** شده است. دیگر همه کشورها در یک زنجیره واحد قرار ندارند. هر کشور باید انتخاب کند با چه کسی هم‌بسته باشد و با چه کسی نباشد.

این تصور که اگر ایران وارد برخی نهادهای جهانی نشود، فقط می‌تواند در لیگ محلات بازی کند، ناشی از باور به وجود یک جام جهانی واحد در اقتصاد است؛ درحالی‌که چنین ساختار یکپارچه‌ای وجود ندارد.

فرگمنتیشن

فرگمنتیشن به معنای تکه‌تکه‌شدن است. بسترهای ژئواکونومیک و ژئوپولیتیک جهان در حال تقسیم‌شدن به بلوک‌های مختلف‌اند. ما وارد دوره **بلوک‌بندی قدرت** شده‌ایم.

بنابراین، مسئله این نیست که به جامعه جهانی متصل باشیم؛ باید بدانیم با کدام بلوک ارتباط برقرار می‌کنیم و در آن بلوک چه نقشی داریم.

وپنایزینگ اکونومی

اصطلاح سوم، وپنایزینگ اکونومی یا **تسلیحاتی‌شدن اقتصاد** است. آمریکا به کشوری می‌گوید اگر از سیاست‌های من پیروی نکنی، تو را با دلار تحریم می‌کنم.

آمریکا از زمان ریچارد نیکسون وعده داده بود دلار، ارز جهان‌روا باشد و دولت آمریکا ارزش آن و آزادی تبادلات بین‌المللی با دلار را تضمین کند. اما اگر آمریکا بدون پشتوانه دلار چاپ کند، ارزش دارایی کشورهایی که به دلار اعتماد کرده‌اند، کاهش می‌یابد.

همان‌طور که اگر دولت به بانک‌های خصوصی اجازه دهد بی‌حساب پول چاپ کنند، ارزش پول مردم کاهش پیدا می‌کند، کشورها نیز انتظار دارند دولت آمریکا از ارزش دلار محافظت کند. اما آمریکا هم ارزش دلار را کاهش داده و هم از دلار، سوئیفت و نظام مالی بین‌المللی به‌عنوان ابزار فشار استفاده کرده است.

آمریکا قرار بود ناظم بازی بین‌الملل باشد، اما خود وارد زمین شده و قواعد بازی را برهم زده است. اگر کشوری را تحریم می‌کند و دسترسی آن را به سوئیفت قطع می‌کند، دیگر نمی‌تواند خود را داور بی‌طرف معرفی کند.

در نتیجه:

- **دیکاپلینگ** یعنی جداشدن پیوندها؛
- **فرگمنتیشن** یعنی تکه‌تکه‌شدن و شکل‌گیری بلوک‌ها؛
- **وپنایزینگ اکونومی** یعنی تبدیل اقتصاد، دلار و تجارت به سلاح.

پس اقتصاد، امنیت، دیپلماسی و قدرت نظامی از یکدیگر جدا نیستند. ترکیه در منطقه با پیوندزدن ژئوپولیتیک و ژئواکونومی خود حرکت می‌کند. آمریکا نیز با اشغال نظامی کشورها، پروژه‌های اقتصادی به دست می‌آورد.

جایگاه ایران در بلوک‌های قدرت

هند هم‌زمان در بلوک آمریکا و بلوک شرق و بریکس بازی می‌کند. بنابراین حضور در چند بلوک قدرت ممکن است؛ اما نخست باید بپذیریم که **بلوک‌بندی قدرت واقعیت دارد**.

پرسش اصلی این است که ایران اکنون در کدام بلوک قرار دارد و نقشی که برای آن تعریف شده چیست؟

از نظر اقتصادی، ایران همچنان در چارچوب بلوک غرب دسته‌بندی می‌شود. کارویژه ایران این بوده است که انرژی ارزان صادر کند و در مقابل، ارز خارجی بگیرد؛ سپس این ارز برای واردات کالاهای مصرفی، کالاهای واسطه‌ای و ماشین‌آلات صنعتی هزینه شود.

قرار بوده است نفت، گاز و محصولات پتروشیمی و معدنی بفروشیم، دلار بگیریم، مواد اولیه وارد کنیم، مرغ و روغن تولید کنیم، دستگاه تراش و ماشین‌آلات کشاورزی وارد کنیم و خودرو و تلفن همراه بخریم. یعنی ایران باید **خام‌فروشی** می‌کرد و با درآمد آن، رفاه مصرفی و توسعه وابسته به دست می‌آورد.

در نظم جدید، باید جایگاه ایران را دوباره تعریف کنیم. اگر ایران بخواهد از کشور خام‌فروش به تولیدکننده صنعتی و از کشور حاشیه‌ای به کشور محوری تبدیل شود، باید دو کار انجام دهد.

نخست، باید باور کنیم که **اقتصاد و امنیت یک چیزند** .این رویکرد را امنیتی‌سازی اقتصاد یا اقتصادی‌سازی امنیت می‌نامند. با ایجاد پیوندهای اقتصادی با کشورهایی که در مسیر امنیتی مشترک قرار دارند، امنیت بیشتری به دست می‌آوریم.

برای مثال، اگر ایران، پاکستان، چین و روسیه پیوندهای اقتصادی هوشمندانه برقرار کنند، امنیت هرکدام به امنیت دیگری گره می‌خورد و حمله به یکی از آن‌ها، دیگران را نیز متأثر می‌کند.

از سوی دیگر، اقتصاد را نیز باید امنیتی کرد. هرجا می‌خواهیم صادرات یا سرمایه‌گذاری کنیم، باید بپرسیم نظم امنیتی آنجا در اختیار چه کسی است.

حضور حاج قاسم در سوریه می‌توانست امکان استفاده از بندر لاذقیه یا بندر طرطوس را برای ایران فراهم کند؛ اما دولت ناتوان آن زمان نتوانست از این فرصت استفاده کند.

پیوند قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی

در تجربه دینی نیز پیوند اقتصاد و امنیت را می‌بینیم. خداوند درباره خیانت یهودیان اطراف مدینه، به پیامبر دستور می‌دهد برای شکستن قدرت سیاسی آنان، به زیرساخت اقتصادی‌شان ضربه بزنند.

درختان خرما برای آن‌ها دارایی اقتصادی مهمی بود. بااین‌حال، در شرایطی خاص، دستور داده شد بخشی از نخلستان‌های آنان قطع شود؛ نه از سر انتقام کور، بلکه برای تحقیر سیاسی، محدودکردن توان نظامی و ازبین‌بردن امکان توطئه.

امروز نیز پیوندهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی، دو روی یک سکه‌اند. اگر قدرت اقتصادی طرف مقابل را تضعیف نکنید، قدرت سیاسی و نظامی او کاهش نمی‌یابد؛ و اگر قدرت سیاسی و امنیتی نداشته باشید، اقتصاد شما نیز شکوفا نمی‌شود.

جایگاه مطلوب ایران

سؤال آقای قربانی

ایران در بیست سال آینده چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؛ جایگاهی که هم مطلوب باشد و هم با وجود نسخه‌هایی که برخی روشنفکرنماها برای کشور می‌پیچند، امکان دستیابی به آن وجود داشته باشد؟

پاسخ استاد خاکی

ایران با جمعیت زیاد، موقعیت جغرافیایی ممتاز در نقطه پیوند آسیا، آفریقا و اروپا، ظرفیت ایدئولوژیک بالا و نیروی انسانی گسترده، می‌تواند **رهبر بلوک میانی جهان** باشد.

ایران می‌تواند در کنار کشورهای اسلامی و آسیایی، یک بلوک قدرتمند ایجاد کند. اگر ایران، پاکستان، عربستان، افغانستان و ترکیه تصمیم بگیرند، می‌توانند در کمتر از هفت سال پلتفرم هواپیمای بومی خود را تولید کنند.

افق من برای این کار کمتر از ۱۰ سال است. اما باید این واقعیت را برای مردم توضیح دهیم که **تفنگ و دستگاه تراش، دو چیز جدا از هم نیستند** .ملت آلمان در دهه ۱۹۳۰ این پیوند را فهمید و به همین دلیل، هنگام آغاز جنگ جهانی دوم، به قدرت صنعتی اول اروپا تبدیل شده بود.

کالاهای اساسی و واقعیت‌های اقتصاد بین‌الملل

برای فهم این موضوع باید به عینیت‌ها و واقعیت‌ها توجه کنیم. یکی از این واقعیت‌ها، کالاهای اساسی یا کامادیتی‌هاست. در اقتصاد از سبد کالا با عنوان کامادیتی باندل یاد می‌شود.

کالاهای اساسی شامل غذا و غلات پایه مانند گندم، جو و ذرت، دانه‌های روغنی، فلزات گران‌بها مانند طلا و نقره، فلزات پایه مانند فولاد، مس و آلومینیوم و برخی محصولات صنعتی خاص است. این کالاها برای هر کشور دارایی محسوب می‌شوند و ممکن است امکان جابه‌جایی داشته باشند یا نداشته باشند.

باید برای مردم توضیح دهیم که روابط بین‌الملل دیگر یکپارچه نیست؛ **دیکاپلینگ، فرگمنتیشن و وپنایزینگ** بر اقتصاد جهانی حاکم شده‌اند.

هرکس بگوید اقتصاد یک چیز است و نظامی‌گری چیز دیگر، مانند کسی است که بگوید آب را بیاورید، اما هیدروژن را نیاورید. این تصور که اقتصاد بدون قدرت نظامی کار می‌کند، متعلق به دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ است.

سؤال آقای قربانی

برخی می‌گویند تجربه برجام نشان داد بخشی از پول‌های بلوکه‌شده ایران آزاد شد، اما بعد از استفاده از موشک، برگزاری رزمایش و حمایت از نیروهای منطقه، توافق برهم خورد. استدلال آن‌ها این است که آمریکا آماده بود به تعهدات خود عمل کند، اما ایران با اقدامات نظامی و منطقه‌ای قواعد را نپذیرفت و باعث شد آمریکا توافق را کنار بگذارد.

پاسخ استاد خاکی

دروازه را می‌توان بست، اما دهان مردم را نمی‌توان بست. دیوارها هرقدر بلند باشند، برای بهانه‌تراشی پایانی وجود ندارد.

آمریکا یک جریان تکفیری و تروریستی را در نزدیکی مرز ایران ایجاد کرد؛ جریانی که رسماً می‌گفت هرکس غیر از خود را می‌کشد. این گروه تا حدود ۴۰ کیلومتری مرز ایران پیش آمد و بخش‌هایی از یک کشور را تصرف کرد.

موصل، سومین شهر عراق، در معرض سقوط قرار گرفت. سقوط موصل مانند سقوط اصفهان یا تبریز است. اگر جنبشی در ایران تبریز را تصرف کند، آیا می‌توانیم به ترکیه بگوییم در این مسئله دخالت نکن؟

من درباره حاکمیت سیاسی صحبت نمی‌کنم؛ درباره **تمامیت ارضی** سخن می‌گویم. در مرز یک کشور، سازمانی تروریستی شکل گرفته که دولت کشوری را ساقط کرده یا تا آستانه سقوط برده و شهرهای بزرگ کشور دیگری را تصرف کرده است. در چنین شرایطی، نمی‌توان گفت کشور همسایه حق ندارد از نیروی نظامی خود استفاده کند.

ما مفهوم دولت‌ـملت را پذیرفته‌ایم. دولت‌ـملت، مفهومی چندصدساله است؛ ملتی در چارچوب مرزهای جغرافیایی، دولت و حاکمیت دارد. نمی‌توان تمام حاکمیت و **تمامیت ارضی** را واگذار کرد و گفت هرچه طرف مقابل می‌گوید، واقعیت است.

در روابط دولت‌ها، با همان سه پدیده مواجهیم :**دیکاپلینگ، فرگمنتیشن و وپنایزینگ** .پیوندها جدا شده‌اند، جهان به بلوک‌های مختلف تقسیم شده و اقتصاد و دلار به سلاح تبدیل شده‌اند.

حتی برخی اندیشکده‌های آمریکایی می‌گویند آمریکا آن‌قدر از ابزارهای اقتصادی و تحریم دلار استفاده کرده که خود، جهان را به این نتیجه رسانده است که داوری آمریکا را نپذیرد. کشورها می‌گویند اگر ذخایر ارزی خود را در اختیار دلار بگذاریم و با آمریکا اختلاف پیدا کنیم، ممکن است همه دارایی‌هایمان را مسدود کند.

به همین دلیل، کشورها به سمت بریکس، پیمان‌های امنیتی جدید و تغییر ترکیب ذخایر ارزی خود حرکت می‌کنند. این همان واقعیتی است که برخی افراد در کشور ما نمی‌خواهند ببینند.

سه لایه فهم قدرت

جداکردن قدرت از معیشت، ارتش از بانک مرکزی، وزارت دفاع از وزارت خارجه و وزارت اقتصاد، ذهنیتی قدیمی و ناکارآمد است. برای اصلاح این نگاه، باید سه لایه ادراک را برای مردم توضیح دهیم:

۱. **لایه ایدئولوژیک**؛ اینکه منطق قدرت و نسبت آن با دین و سیاست چیست.
۲. **لایه نهادی**؛ اینکه ساختارها و سازوکارهای اقتصادی و سیاسی چگونه عمل می‌کنند.
۳. **لایه تکنیکی**؛ اینکه در عمل چه اتفاقی افتاده و چه تعهداتی اجرا یا نقض شده است.

در لایه ایدئولوژیک، باید بدانیم پیامبر در شرایطی که گروهی در اطراف مدینه به امنیت و منافع مسلمانان ضربه می‌زدند، فقط به مقابله نظامی فکر نمی‌کرد؛ بلکه زیرساخت اقتصادی آنان را نیز هدف قرار می‌داد.

در لایه نهادی، باید بفهمیم که اقتصاد بین‌الملل در دو دهه گذشته دچار دیکاپلینگ، فرگمنتیشن و وپنایزینگ شده است.

در لایه تکنیکی نیز باید بپرسیم آیا طرف مقابل در عمل به تعهدات خود پایبند بوده است یا نه. هالیبرتون به ایران آمد تا قرارداد نفتی ببندد، اما آیا همکاری واقعی و انتقال فناوری رخ داد؟ ایران بر اساس معاهده منع اشاعه، سال‌ها حق دریافت فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای داشت؛ اما آیا یک کشور غربی کمک فناورانه مؤثری به ایران کرد؟

در عرصه تکنیکی، طرف مقابل با ایران همکاری نکرده است. بنابراین باید برای مردم توضیح دهیم که هم **ایدئولوژی**، هم **نهادها** و هم **تکنیک**، ما را به این نتیجه می‌رسانند که قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی از یکدیگر جدا نیستند.

در شهری که اخیراً چند شهید نیروی دریایی ارتش تقدیم کرده است، این پرسش جدی است که چگونه ارتش می‌جنگد و جان می‌دهد، اما ساختارهای اقتصادی کشور طوری رفتار می‌کنند که گویی جنگی وجود ندارد.

وقتی مسئولی می‌گوید اگر شرکت‌های آمریکایی محصولات کشاورزی را با قیمت مناسب بفروشند، از آن‌ها خرید می‌کنیم، نشان می‌دهد هنوز دیکاپلینگ، فرگمنتیشن و وپنایزینگ را نفهمیده است. چنین نگاهی، نفهمیدن چین، برزیل و جهان امروز است.

اگر به ایران قوی فکر می‌کنیم، باید باور کنیم **قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی و قدرت نظامی یکی هستند**؛ این‌ها سه قدرت جداگانه نیستند که فقط بخواهیم آن‌ها را به هم پیوند دهیم.

ادامه پرسش‌ها و پاسخ‌ها

سؤال آقای قربانی

آیا می‌توان نیازهای مربوط به فلزات پایه، فلزات گران‌بها، مواد غذایی، دارو و کالاهای مشابه را از کشورهای شرقی یا کشورهای همسایه تأمین کرد؟ برخی صاحب‌نظران می‌گویند چنین امکانی وجود ندارد و در نهایت باید این کالاها را از برزیل و کشورهای مشابه وارد کنیم؛ آیا واقعاً نمی‌توان از شرق یا از ظرفیت تولید داخل استفاده کرد؟

پاسخ استاد خاکی

یکی از دوستان پرسیده بود که این مباحث را چگونه می‌توان یاد گرفت. شیپا برای همین شکل گرفته است. در جلسات هفتگی تحلیل سیاسی، ابتدا مباحث پایه مطرح می‌شود و در پایان نیز درباره اقدام‌های عملی صحبت می‌کنیم.

هدف این است که اینجا به‌تدریج به **مدرسه تربیت سیاسی** تبدیل شود و خودمان یکدیگر را تربیت سیاسی کنیم.

پرسش دیگری درباره اختیارات ولایت فقیه مطرح شد؛ اینکه آیا ولی فقیه اختیاراتی مانند اختیارات حکومتی پیامبر را دارد یا نه.

بر اساس نظریه ولایت فقیه حضرت امام و آنچه در قانون اساسی آمده است، ولی فقیه همه اختیارات حکومتی رسول‌الله را دارد؛ به‌استثنای مسائلی که به دریافت وحی و مقام نبوت مربوط است. در حوزه حکومتی، حتی یک سر سوزن از اختیارات حکومتی پیامبر کمتر ندارد .**جهاد ابتدایی نیز، بر اساس فتوای حضرت امام، از اختیارات حکومت اسلامی است.**

جایابی جدید ایران

برای فهم بهتر دیکاپلینگ، فرگمنتیشن، وپنایزینگ و جایگاه ایران در نظم سابق، باید بدانیم که ایران در آن نظم، کشوری خام‌فروش و دریافت‌کننده ارز برای توسعه وابسته بود. قرار بود نفت بفروشد، پول به دست آورد و با آن زندگی خود را اداره کند؛ اما قرار نبود جهش فناورانه ایجاد کند.

اگر می‌خواهیم جای ایران را تغییر دهیم، باید جایگاه جدید آن را بشناسیم. در این زمینه دو گزارش سیاستی با عنوان **جایابی جدید ایران ۱** و **جایابی جدید ایران ۲** در مرکز پژوهش‌های مجلس تهیه شده است.

این دو گزارش، متنی مناسب برای آشنایی با سواد پایه اقتصاد بین‌الملل هستند و بر داده‌های میدانی و پژوهش‌های گسترده تکیه دارند. نویسندگان این پروژه، از استاد خاکیان باسابقه تا پژوهشگران جوان، روی آن کار کرده‌اند.

پیشنهاد می‌کنم دوستان این دو گزارش را مطالعه کنند. بحث امروز بیشتر بر لایه نهادی متمرکز بود؛ اما در هر مسئله باید بتوانیم سه لایه را ببینیم:

- لایه **ایدئولوژیک**
- لایه **نهادی**
- لایه **تکنیکی**

در این جلسه به لایه‌های ایدئولوژیک و تکنیکی نیز اشاره شد، اما هدف اصلی این بود که لایه نهادی در ذهن دوستان پررنگ شود.

سازمان‌دهی برای تربیت سیاسی

قرار ما این است که در فضای فعلی، سراغ **تربیت سیاسی** برویم و برای آن تشکیلات ایجاد کنیم. میان کسی که فقط برای استفاده شخصی در جلسه حاضر می‌شود و کسی که می‌خواهد تشکیلاتی بسازد و مسائل کشور را حل کند، تفاوت وجود دارد.

گام اول: تشکیل تیم‌های مطالعاتی

همه افرادی که در جلسه حاضرند یا بعداً این محتوا را دریافت می‌کنند، باید تیم‌های خود را تشکیل دهند. این تیم‌ها باید در جلسات هفتگی شرکت کنند و با مطالب آشنا شوند.

علاوه بر آن، هر تیم باید یک جلسه هفتگی حلقه مطالعاتی داشته باشد و درباره کتاب‌هایی مانند مواضع ما، بازگشت به قدرت و دیگر مطالبی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، مطالعه و مباحثه کند.

گام دوم: شبکه‌سازی

گام دوم این است که افراد حاضر با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و شبکه شوند. جلسات شنبه برای همین هدف تشکیل شده‌اند تا افراد یکدیگر را بشناسند، ظرفیت‌های هم را پیدا کنند و بتوانند در آینده اقدام‌های مشترک انجام دهند.

مدل ارتباطی مطلوب ما، مدل شبکه‌ای است؛ یعنی هر فرد با سایر افراد دغدغه‌مند ارتباط داشته باشد. این مدل با ساختار حزب تفاوت دارد. حزب در جای خود می‌تواند مفید باشد و افراد می‌توانند در احزاب فعالیت کنند، اما شبکه‌ای که ما می‌خواهیم ایجاد کنیم، ساختار مرسوم بالا به پایین ندارد.

در این شبکه، تصمیم‌ها متمرکز نیستند و قرار نیست فعالیت‌ها صرفاً از بالا به پایین شکل بگیرند. افراد باید با یکدیگر مرتبط شوند، خودشان فعالیت کنند و رشد از پایین به بالا شکل بگیرد. این مدل به برخی تجربه‌های **جهاد سازندگی** شباهت دارد.

گام سوم: کارگروه‌های تخصصی

پس از تشکیل تیم‌ها، مطالعه، شرکت در جلسات و ارتباط با سایر تیم‌ها، باید به این پرسش پاسخ دهیم که می‌خواهیم چه مسئله‌ای را حل کنیم.

هدف ما این نیست که صرفاً مطالبی درباره سیاست خارجی یا مسائل کشور بشنویم. باید این مطالب را پیگیری و عملیاتی کنیم. برای همین، در ادامه **کارگروه‌های تخصصی** شکل خواهند گرفت.

در کارگروه آموزش و پرورش، نظام مطلوب آموزش و پرورش را بررسی می‌کنیم و سپس به عملیات مشخص می‌رسیم؛ از سطح مدرسه و شهرستان تا استان، کشور، قوانین و ساختارها.

کارگروه‌های دیگری نیز می‌توانند در حوزه‌های زیر شکل بگیرند:

- آموزش و پرورش
- سلامت
- مسکن
- پول و بانک
- فرهنگ
- فضای مجازی

هر تیم باید یک فضای رشد سیاسی داشته باشد، در جلسات مطالعاتی رشد کند و در کنار آن، در یکی از کارگروه‌های تخصصی وارد عملیات شود.

هرچه افراد بیشتر مشارکت کنند، گزارش بدهند، ایده ارائه کنند و فعالیت داشته باشند، سرعت شکل‌گیری این شبکه بیشتر می‌شود. ممکن است در آغاز کار، به دلیل ناشناختن اعضا، حرکت کمی کند باشد؛ اما با برگزاری جلسات شبکه‌سازی و دیدارهای حضوری، این فاصله کمتر خواهد شد.

نقش شورای شهر در حل مسائل شهری

یکی از آقای قربانیان پرسیده بود اگر فردی از اعضای این شبکه در انتخابات شورای شهر رأی بیاورد، در شهرداری و شورای شهر چه باید بکند.

شورای شهر یکی از مهم‌ترین مجموعه‌ها در حوزه مسائل شهری است. ابتدا باید مسائل شهر را بشناسیم، راهکارهای منطبق با مبانی اسلامی را بررسی کنیم و بدانیم چگونه مردم را جذب و برای انتخابات برنامه‌ریزی کنیم.

در کارگروه تخصصی شهر، مسائل شهری را به‌صورت دقیق بررسی می‌کنیم و با ادبیات تخصصی لازم آشنا می‌شویم تا افراد بتوانند وارد شورای شهر شوند، شهردار شوند و مسائل شهر را حل کنند.

فعالیت‌های مسجد، گروه جهادی یا پایگاه فرهنگی ارزشمندند؛ اما اگر همان فرد در لایه حکمرانی، مانند شورای شهر، قرار بگیرد، قدرت او برای حل مسائل شهری چند برابر می‌شود. بسیاری از دغدغه‌هایی که امروز در مسجد، گروه یا پایگاه خود داریم، در شورای شهر با قدرت بیشتری قابل پیگیری‌اند.

پراکندگی مباحث و انتخاب مسئله مشخص

برخی دوستان گفته‌اند مباحث پراکنده‌اند. مبانی اندیشه‌ای ما در جلسات عمومی و حلقه‌های مطالعاتی شکل می‌گیرد؛ اما عملیات در کارگروه تخصصی انجام می‌شود.

قرار نیست یک نفر همه نظام‌های جامعه را اصلاح کند؛ هم اقتصاد را، هم فرهنگ را و هم سیاست را. باید **یک مسئله مشخص** را انتخاب کنیم و پنج یا ده سال برای حل آن وقت بگذاریم. آن مسئله باید تخصصی و قابل پیگیری باشد.

اگر کسی هنوز عضو تیمی نیست، باید تیمی دو، سه یا پنج‌نفره از دوستان، همکلاسی‌ها، همکاران، اعضای بسیج، بچه‌های مسجد یا افراد دغدغه‌مند تشکیل دهد و حلقه مطالعاتی خود را آغاز کند.

این مسیر از مطالعه و تربیت سیاسی شروع می‌شود، با شبکه‌سازی ادامه پیدا می‌کند و در کارگروه‌های تخصصی به اقدام و حل مسئله می‌رسد.